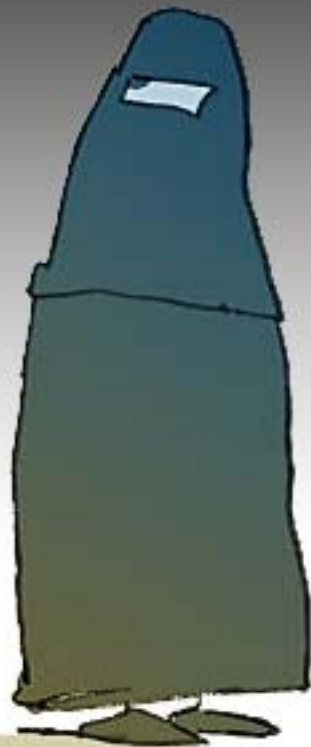


سنگ

بیا لباس روشنفکری
پوش، فارین پالیسی
الان میاد!



دکترین جنایت!

در شرایطی که آنچه از طرف رسانه‌های جمعی «جنیش سبز» معرفی شده، در عمل حرف زیادی برای ارائه در میانه میدان سیاست کشور ندارد، و آنان که «رهبران» این بساط معرفی می‌شوند جز تأیید سیاست‌های گذشته حکومت اسلامی هیچ نگفته‌اند، امروز خبردار شدیم که مجله صاحب‌نام «فارین پالیسی» همسر میرحسین موسوی، معروف به زهرا

رهنورد را به عنوان سومین شخصیت متفکر جهانی در سالی که گذشت معرفی کرده! البته فارین پالیسی هر که را می‌خواهد و صلاح می‌داند معرفی می‌کند! اینکه این انتخاب بر پایه یک بررسی بی‌طرفانه و مستند صورت گرفته باشد، ادعائی است نمایشی. با این وجود می‌باید اذعان داشت که این «انتخاب» بسیار تعجب‌آور است.

خانم رهنورد به طور کلی موضع‌گیری سیاسی قابل‌اعتنائی نه پیش از انقلاب اسلامی و برگزاری «انتخابات» ۲۲ خرداد داشته‌اند و نه پس از آن. در ثانی، این سئوال مطرح می‌شود که تعمد ایالات متحد برای کشاندن حرکت‌های اجتماعی و سیاسی ایران به مسیرهای «مقدس‌نمائی» تا کجا می‌خواهد ادامه یابد؟ اگر خانم رهنورد در مقام همسر یکی از مهره‌های مهم سرکوب حکومت اسلامی از نخستین سال‌های برقراری این دستگاه به رأس هرم قدرت نزدیک بوده به هیچ عنوان در کشور ایران شخصیتی سیاسی، صاحب‌نظر و صاحب‌کلام به شمار نمی‌آید. انتخاب ایشان در مقام یک شخصیت صاحب‌نظر در جامعه امروز ایران، دقیقاً همچون اهدای جایزه نوبل صلح به شیرین عبادی در عمل دهن‌کجی به ملت ایران است!

با این وجود در چارچوب موضع‌گیری‌هائی از قبیل تمایلات مجله «فارین پالیسی» است که می‌باید ارتباط حاکمیت ایالات متحد را با مطالبات واقعی ملت ایران به صراحت مورد بررسی قرار داد. نخست اینکه طبقه حاکمه در ایالات متحد - چه جناح دمکرات و چه جمهوری خواه - با چنین موضع‌گیری‌هائی صریحاً تمایل خود را در نگاهداشتن کشور ایران در قلب محدوده محافل اسلام‌گرا نشان می‌دهد. این حاکمیت، با این نوع موضع‌گیری تحولات سیاسی و اجتماعی در بطن کشور ایران را فقط در محدوده محافل و گروه‌های «اسلامی» تأیید

می‌کند! البته این موضع‌گیری ویژه اتفاقی و تفننی نیست؛ دلائلی دارد که بارها در همین وبلاگ‌ها به آن‌ها اشاره کرده‌ایم؛ خلاصه کلام بازتابی است از منافع استراتژیک ایالات متحد در منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی؛ بازتابی است از آرایش نیروها و محافل وابسته به ایالات متحد در داخل مرزهای کشور؛ بازتابی از آنچه منافع درازمدت نفتی و مالی و تجاری می‌باید تلقی شود؛ و ... فهرست همانطور که می‌توان حدس زد بسیار پرشمار است.

با این وجود یک مسئله کلی و اساسی در مورد سیاست‌گذاری‌های ایالات متحد خصوصاً پس جنگ دوم وجود دارد که پیوسته از سوی تحلیل‌گران سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد؛ و آن «دکترین واقع‌گرائی» و اشنگتن در کشورهای جهان سوم است! البته این «واقع‌گرائی» بیشتر چارچوبی منفعت‌طلبانه دارد تا فلسفی و کاربردی! بر پایه این اصل نانوشته، و اشنگتن برخلاف تمامی ادعاهای حقوق‌بشری، دمکراسی‌پروری و دیگر گزاره‌گویی‌های تبلیغاتی، در کشورهای جهان سوم فقط از گروه‌ها و تشکل‌هائی حمایت عملی صورت خواهد داد که آنان را قادر به تصاحب موضع قدرت و تشدید سرکوب ببیند. طی دوران جنگ‌سرد تنها استثناء زمانی پیش می‌آمد که چنین گروهی از طرف مسکو مورد حمایت قرار می‌گرفت! دیگر گروه‌ها خارج از تمایلات سیاسی و ایدئولوژیک و حتی «تخاصمات» ظاهری با ایالات متحد - نمونه طالبان‌بازی در ایران

و افغانستان این مسئله را به صراحت نشان داد - تا زمانیکه به مسکو نزدیک نشوند، مورد حمایت واشنگتن قرار خواهند گرفت. اینهمه به شرط اینکه در عمل ثابت کنند که می‌توانند «ملت» را تحت «کنترل شدید» قرار دهند!

اینجاست که می‌بینیم در عرصه سیاست جهانی، استراتژی «عمل‌گرائی» ایالات متحد وسیله‌ساز فجایع بسیار هولناکی در تمامی کشورهای جهان سوم می‌شود. چه بسیار دولت‌های بی‌اختیار و مردد و متزلزل که خود را در هیاهوی میدان سیاست‌های جهانی قادر به ارائه راهکارهای قابل قبول برای ملت‌هایشان نمی‌دیدند، و فقط به امید اینکه با سرکوب و اثبات «حاکمیت» بلامنازع خود بر جامعه به کاخ سفید از حمایت عملی واشنگتن برخوردار شوند، دست به کشتار شهروندانشان زدند. مسلماً تأسف‌بارترین نمونه این کشتارها همان وقایع هولناکی است که توسط خمرهای سرخ در کشور کامبوج به مورد اجراء گذاشته شد. این فجایع که پس از فرار یانکی‌ها رخداد ریشه در سازش اینان با مائوئیست‌های پکن دارد. دلیل روشن بود، خمرها وابسته به چین بودند و در چارچوب روابطی که آقای نیکسون با چوئن لای در فردای فرار از ویتنام پایه‌ریزی کردند، حضور مسکو در این «جریان» سیاسی منتفی می‌شد. حمایت از خمرها، حمایت از آدمکشان حرفه‌ای در آمریکای لاتین، به آتش کشیدن آفریقای سیاه، و همانطور که بعدها شاهد بودیم حمایت از اوباش حکومت اسلامی فقط در چارچوب همین به اصطلاح «عمل‌گرائی» صورت گرفته.

در ایران شاهد بودیم که ارتش شاهنشاهی به محض مشاهده «قدرتمائی‌های» حضرت امام «زیرآب» شاه

را زد و خود را در آغوش پرمهر اسلام انداخت. ولی با در نظر گرفتن بافت اجتماعی و فرهنگی ایران، حکومت اسلامی در جامعه آنروز شانس‌های جهت اعمال حاکمیت، حتی در میانمدت هم نداشت. به همین دلیل بود که آخوندها و حجت‌الاسلام‌ها، تماماً بساط اوباش‌پروری و لات‌بازی و درگیری‌های خیابانی، حجاب‌پروری و سرکوب‌های فرهنگی را در سطح کشور به راه انداختند، تا از این طریق امکان هر گونه سازماندهی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را از ملت ایران دریغ کنند. سرکوب روزمره ملت ایران در خیابان‌ها، و به بهانه‌های واهی، همزمان با تیرباران فعالان سیاسی در زندان‌ها، فقط برای نشان دادن «قابلیت» حکومت اسلامی در اعمال حاکمیت بر ملت ایران بود. هر چه آخوند بیشتر آدمکشی و وحشیگری می‌کرد، واشنگتن بیشتر از او حمایت به عمل می‌آورد. این سیر قهقرائی تا به آنجا کشید که عملاً چند طبقه اجتماعی از کشور فراری شدند، و یک نسل نیز از صحنه اجتماع بکلی حذف شد. در انتهای این مسیر جنایتکارانه شاهد شکل‌گیری یک حکومت اسلامی در مرزهای ابرقدرتی به نام اتحاد شوروی می‌شویم! خلاصه مطلب ۲۰ هزار لشکر فوق‌مدرن اتحاد شوروی در برابر این حمایت‌های لوژیستیک و استراتژیک، البته در چارچوب توافقات فی‌مابین، با سکوت و احیاناً حیرت به خیمه‌شب‌بازی‌ای خیره‌مانده بود که فقط از عهده مشت‌آخوند و گاوچران برمی‌آید.

این مختصر جهت آشنائی خوانندگان با استراتژی‌های کاخ سفید ارائه شد. ظاهراً این نوع «دکترین» هنوز هم بر روابط کاخ سفید با نوکران‌اش در جهان سوم حاکم باقی مانده. و در دنباله همین سیاست است که آمریکا با مشاهده لات‌بازی «موفق» میرحسین موسوی و کروی به این نتیجه درخشان رسیده که وزنه «حکومت عمل‌گرا» می‌باید در میدان اینان قرار گیرد! دلیل جایزه‌باران کردن «اوباش سبز» و برگزیدن خانم رهنورد به عنوان یکی از بزرگ‌ترین متفکران جهان از طرف «فارین‌پالیسی» که در عمل سخنگوی هیئت حاکمه ایالات متحد به شمار می‌رود، فقط در همین «حکمت» سیاسی و کارورزانه می‌باید جستجو شود.

آمریکا با تکیه بر همین سیاست کلی، همانطور که گفتیم روابط خود را طی ۶۵ سال گذشته با جهان سوم سازمان داده. دولت‌های متزلزل و دست‌نشانده در این ساختار ملت‌های‌شان سرکوب می‌کنند تا از حمایت واشنگتن برخوردار شوند. البته این مسئله را می‌باید در نظر گرفت که قرنطینه «جنگ‌سرد»، همانطور که در مورد شکل‌گیری حکومت اسلامی در مرزهای اتحاد شوروی به آن اشاره کردیم، در این میانه نقشی کلیدی بازی می‌کرد. اتحاد شوروی در پشت درهای این قرنطینه قرار گرفته بود و دولت‌های تعیین‌کننده و «دوست»، از قبیل انگلستان و فرانسه و چین نیز بر علیه منافع واشنگتن دست به هیچ اقدامی نمی‌زدند. ولی علیرغم بازی احمقانه‌ای که امروز واشنگتن قصد دارد بار دیگر بر صحنه سیاست کشور ایران حاکم کند، امروز شرایط بسیار تغییر کرده.

به صراحت بگوئیم، صحنه‌سازی‌های «اسلامی» و آخوندی که امروز تحت عنوان «حمایت از ملت ایران» از طریق محافل و بلندگوهای ایالات متحد در سطح جهان به

صحنه برده یا در بوق و کرنا گذاشته می‌شود، فقط و فقط بر پایه برداشتی کاملاً غلط از روابط ملتها در آغاز هزاره سوم میلادی تکیه دارد. آمریکا دیگر نمی‌تواند از حمایت بلاشرط متحدان اروپائی خود بهره‌مند شود، و چین نیز بیش از آنچه واشنگتن فکر کرده دست‌هایش در حنای مسائل منطقه‌ای است. البته هنوز بن‌بست‌هایی که واشنگتن در مسیر حضور فعال هند، ژاپن و حتی کره جنوبی در سطح قاره آسیا تحمیل کرده به طور کامل از صحنه سیاست‌های منطقه‌ای حذف نشده، ولی این «بن‌بست‌ها» که چند و چون آن را مطرح نمی‌کنیم قادر نیست موجودیت سیاست‌های آمریکا را در غیبت راهکارهای «جنگ سرد» در منطقه دست‌نخورده نگاه دارد.

خلاصه می‌کنیم، امروز آمریکا با انداختن دوباره توپ «اسلام‌دوستی» در میانه میدان سیاست ایران اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده. نخست اینکه، ملت ایران دیگر از دست این اسلام و این «شخصیت‌های» اسلامی بیش از آنچه آمریکائی‌جماعت فکر کرده خسته شده، و امکان بازیابی قدرت واشنگتن از طریق این حضرات دیگر قابل تصور هم نیست. و هر چند واشنگتن تمامی نانخورهای چپ و راست خود را در اطراف جنجال «جنبش سبز» و در راستای منافع خود سازماندهی کرده باشد، می‌باید این مسئله را امروز مطرح کنیم که «جنبش سبز» نهایت امر محکوم به شکست خواهد بود. این جریان همچون

دکان «اصلاح‌طلبی» در برابر یک دو راهی «انتخاب» قرار خواهد گرفت: خروج از اسلام حکومتی و باز کردن فضای اجتماعی، و یا دنباله‌روی از سرکوب سنتی و گدائی حمایت از واشنگتن.

ملت ایران کور نیست و به صراحت دید که آقای خاتمی، تحت حمایت غرب، طی دوران اصلاحات‌شان کدام گزینه را بر دیگری ترجیح دادند! آقای موسوی نیز اگر قادر باشد غیر از این نخواهد کرد. در نتیجه، آمریکا اگر در این چارچوب زندانی بماند می‌باید بار دیگر با تحمیل دستگاه مسخره‌ای به نام «مهرورزی» بر ملت ایران، بر طبل اصلاحات «خوب» و اصولگرایی «بد» بکوبد! ولی این صورت‌بندی نیز دیگر تاریخ مصرفش گذشته. مرزها میان اصولگرایی و اصلاح‌طلبی مخدوش‌تر از آن است که اینان تصور کرده‌اند و ملت ایران نیز هوشیارتر از دیروز. در نتیجه دکان تقابل کاذب بین اصلاح‌طلبی و «مخالقان» اصولگرا که در برابر این اصلاحات «انسانی» و دموکراتیک و ... موضع‌گیری می‌کنند، دیگر می‌باید تعطیل شود. دولت‌ها، خصوصاً «اصلاح‌طلب» می‌باید تصمیماتی اتخاذ کنند و در برابر ملت به صورتی مسئولانه، مسئولیت‌تشیکی را نیز بر عهده گیرند. خلاصه همان اعمالی را انجام دهند که ملامحمد خاتمی «تدارکات‌چی» طی ۸ سال از انجام‌اش جلوگیری به عمل آورد.

ولی حتی اگر به فرض محال، دولت اصلاح‌طلب و به قول خودشان «سبز»، دست به بازگشائی فضای سیاسی کشور نیز بزند، مسئله حکومت اسلامی به سرانجامی نخواهد رسید. خلاصه بگوئیم، در چنین شرایطی دیگر دلیلی برای حفظ موجودیت حکومت اسلامی وجود نخواهد داشت. چرا که تاریخ مصرف این حکومت در تمامیت و

کلیت‌اش گذشته. و گشودن فضای سیاسی کشور فقط به معنای گذاشتن نقطه پایان بر موجودیت حکومت اسلامی خواهد بود.

حال می‌باید از استراتژی‌های کاخ سفید پرسید، بر اساس چه استنباطی از شرایط ایران دست به حمایت از محافل اسلام‌گرا می‌زنید و افرادی را که در هیچ سطح و مرتبه‌ای از موقعیت چشم‌گیری برخوردار نیستند، صرفاً به دلیل وابستگی‌های‌شان به محافل «اسلامی - آمریکائی» در سطح جهانی جلو می‌اندازید؟ ما ملت ایران اگر در قلب همین حکومت گرفتار بمانیم حمایتی از کل حکومت صورت نخواهیم داد و مهره‌های وابسته به واشنگتن روز به روز منزوی‌تر خواهند شد. اگر هم در پایان این راه مسخره آمریکا نهایت امر دست از حمایت این مهره‌های سوخته بردارد، آنوقت بازگشت به شرایط داخلی ایران و حمایت از دیگر محافل کمی دیر خواهد شد. می‌دانیم که قرنطینه جنگ‌سرد از میان رفته و در حال حاضر دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی مهره‌هایی از آن خود بر صفحه شطرنج کشور جایگیر کرده‌اند. شاید وقت آن رسیده باشد که با تغییر رنگ پوست رئیس‌جمهور ایالات متحد، سیاست‌های این کشور در جهان سوم نیز تغییر ماهیت بدهد. سیاست «عمل‌گرائی» واشنگتن در جهان سوم نیز همچون زندگی سیاسی ملامحمد خاتمی و میرحسین موسوی تاریخ مصرفش به پایان رسیده.